

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یونس نگاه

۱۴ جولای ۲۰۲۱



یونس نگاه

پروسه اندیشی

از حامدکرزی کدام وقت سخنی از ساختن چیزی، پیمودن راهی و چگونگی انجام کاری شنیده‌اید؟ آیا گاهی شاهد بوده‌اید که او به جزئیات و ترکیب کابینه‌اش فکر کرده باشد و اعضای دولتش را طوری چیده باشد که از آن بتوان هویتی را دریافت (دموکرات، بنیادگرا، جهادی، جنگ‌طلب، صلح‌جو)؟

کرزی نمونه مشهور یک قشر بسیار مهم جامعه ماست: اشرافیتی که هنوز به ریشه‌ها و فرهنگ فیودالی‌اش وصل است، اما زندگی شهری، تحصیلات عالی و مشغولیت بیروکراتیک دارد. اینان بیشتر کادرهای جهادی، دموکرات، حتی چپ و طالبان را شکل می‌دهند. اینان نخبگان قدرتمند، صاحب‌نام و با نفوذ کشور ما در بیشتر جبهات سیاسی می‌باشند. این جماعت کلی‌گوی، بی‌شینگ (موضع‌شان معلوم نیست. اگر موضع هم دارند به‌خاطر قالب یا جایی که قرار داده شده‌اند است. چون در رهبری طالبان‌اند موضع طالبانی دارند، یا چون در دولت اشراف‌غنی است خود را جمهوریخواه می‌خواند، یا چون در کمیته مرکزی یک گروه چپی است، موضع چپ می‌گیرد)، سازشکار، ناتوان در کار رهبری و به ثمر رساندن یک روند می‌باشند. چوکی‌ها را پر می‌کنند ولی وقت‌شان به نصیحت، سر شور دادن، خپک‌بازی، توکل‌گرایی و دعاگوئی می‌گذرد.

ناتوانی و بی‌فکری خود را در بیان جملات خیرخواهانه بی‌معنا و ان شاء الله‌های متحمدمال پنهان می‌کنند. ساختن حزب، دولت و سیستم مدرن نیازمند نقشه‌کشی، پلان‌گذاری، اجراء، جمع‌بندی، درس‌گیری، اصلاح و بی‌وقفه از نو نقشه‌کشی و... است. اینان که پدران‌شان به‌دلیل حمایت شاهانه و جایگاه اشرافی به وکالت، جنرالی یا وزارت رسیده بودند، خودشان به دلیل جایگاه خانوادگی در تنظیم‌های جهادی و غیرجهادی جایگاهی یافتند و با آمدن امریکا نام‌شان در صفحات اول لیست‌های استخباراتی و دیپلماتیک درج بود، قدرت را در دولت و علیه دولت غصب کردند، و هرچیز برای‌شان خداداد و شانسکی رسید، لذا عادت زحمت‌کشیدن، فکر کردن، پروسه‌اندیشی، برنامه‌ریزی را نیاموختند. در ذهن‌شان غیر از دعا، صدا زدن، دعوت کردن، ان شاء الله گفتن و خیرخواهی‌ها یا دشنام‌های کلی چیزی پیدا نمی‌شود.

متأسفانه این فرهنگ در چهل سال گذشته، به خصوص بعد از سقوط طالبان در سیاست و اداره افغانستان به رسم غالب تبدیل شد (شاید پیش از آن نیز همین‌ها حاکم بوده‌اند). ادارات پر از میان‌سالان و جوانان خوش‌پوش، خوددار، کلی‌گوی، مهمانی‌خور، چکرزن، دعاخوان و بی‌شینگ شده است که نکتائی به گردن و تسبیح به‌دست از خانه به دفتر، از دفتر به فاته، از فاته به مهمانی می‌روند.

حامدکزی با کلی‌گوئی تلاش می‌کند خود را آدم خیر جلوه دهد، اما در عمل فرصت صدها نفری که دورش جمع اند و هزارن شخصی را که از او تأثیر می‌پذیرند، می‌سوزاند. او می‌گوید "به طالب صدا می‌کنم که این کشورتان است." این صدای بی‌شینگ چه سودی دارد؟ طالبان مگر گفته‌اند که اینجا وطن‌شان نیست؟ سیاست‌مدار کارفهم درمورد چگونگی وطن‌ساختن این سرزمین برای همه مردم فکر می‌کند، گپ می‌زند و تلاش می‌ورزد. سیاست‌مداری که فکر کردن بلد است، در شرایط امروز انرژی‌اش را در راه یافتن تدبیری صرف می‌کند که مانع رسیدن دست تخریب‌گر طالبان به آبادی شود. او می‌داند که طالبان نیروی خودمختار و صاحب اراده نیست که مانع ویرانگری خود شود. طالب حاصل جبر پیچیده وضعیت حاکم است که در شکل‌گیری آن خارجی‌ها، دولتی‌ها، و بیشتر ما نقش داشته‌ایم. برای توقف این جبر ویرانگر سخن بی‌شینگ و خیرخواهی ملنگ‌وار کارگر نیست؛ باید سپر، سیل‌گیر و طالب‌بند ساخت.

همین‌طور سیاست‌مدار کارفهم کارش این نیست که بالای دولت صدا بزند که صلح کنید، بلکه برای کشاندن دولت به میز صلح از ابزاری که در اختیار دارد استفاده می‌کند.

برای ساختن افغانستان باید ازین سنت اشرافی-پروژمئی رها شویم. برنامه‌ریزی، نقشه‌کشی، عمل، جمع‌بندی و درس‌گیری را پیشه کنیم. وطن ساخته می‌شود، گفته نمی‌شود.